



کارگران مهاجر از کارخانههای روتر- ۱۹۷۵

روبر لینارت وروز کارگران

خلوص طبقاتی، فانتزی طبقات فرادست است



امیر کیانپور

... روبر لینارت، فیلسوف فرانسوی، درست عکس مسیری را طی می‌کند که لویی گابریل گونی، نجارِ روشنفکر.

در نیمه اول قرن نوزدهم، لویی گابریل گونی با بازپس‌گیری سهمی از زمان بلعیده‌شده‌اش در زنجیره بردگی‌کار، از نظم سخت چوب‌ها و ارها مسیری به دنیای «ایده» و نظم پوینتک آن می‌گشاید. او رویایی را محقق می‌کند که هرگز با نظام کار و واقعیت‌های شاق کارگری نمی‌خواند؛ رویایی فی‌نفسه پارادوکسیکال.

«او تا حد غایبی یک پارادوکس پیش می‌رود.» ژاک رانسیر در مصاحبه‌ای که در مجموعه «و بدا به حال مردمان خسته» منتشر شده، اضافه می‌کند: «او نوعی فلسفه زهد را قالب می‌زند و در زمانه‌ای که کارگران تقریباً هیچ چیز برای مصرف ندارند، دست رد بر جامعه مصرفی می‌زند. او مبدع نوعی اقتصاد آزادی به جای اقتصاد ثروتمندان است.»

روبر لینارت اما، برخلاف لویی گابریل گونی، نه نجار که بدواً فیلسوف بود، فیلسوفی که در قلب جامعه مصرفی همچون شبیخی از میان کلمات، خطوط و کتاب‌ها عبور کرده و در خط تولید مستقر شده بود.

نظر به زندگی مادی و حیات فکری، میان گونی (قهرمان «شب کارگران» در قرن نوزدهم و لینارت (راوی «روز کارگران») در قرن بیستم تفاوت‌های زیادی وجود دارد؛ با این حال، در مخرج‌مشترک تجربه زیسته‌شان سبست‌وسویی انتقادی می‌توان یافت که بیش از هرچیز «خلوص طبقاتی» را در مقام برساختن ایدئولوژیک نشانه می‌گیرد: میان بدن‌ها و کلمات، نقش‌ها و کنش‌ها، تقدیر و تصمیم، طبیعت و تاریخ هیچ نسبت قطعی و ذاتی پیشاموجودی وجود ندارد. آنچه با آن روبه‌رو هستیم مجموعه‌ای از گفتارها و کنش‌های متنوع و مجادله‌آمیزی است که به طور مداوم رودرویی هم‌قرار می‌گیرند و هر تصویر و تصویری از وجود یک هویت ذاتی، منجمد و ثابت کارگری را درهم می‌شکنند. به طور خلاصه، واقعیت عینی‌ای تحت عنوان «هویت ناب کارگری» وجود ندارد و هرگز نمی‌توان حیات سیاسی کارگران را به شرایط ایجابی آنها، که محصول توزیع فضا-زمان‌ها و نقش‌ها با عاملیت سرمایه و دولت است، فروکاست. برخلاف خواست طبقات

فرادست (که می‌کوشند قالبی هویتی و بسته‌ای فکری را نیز همراه با یونیفورم‌های کارخانه در دست کارگران بگذارند)، هستی اجتماعی کارگران درهم‌پیچیدگی بغرنج، مجادله‌آمیز و بعضاً چریکی انبوهی از تجربه‌ها و فرم‌های اجتماعی‌شدن را دربرمی‌گیرد که مواجهه با آن، همان‌گونه که عملاً در واقعیت وجود دارد، سبک یا روش‌شناسی خاص را می‌طلبد؛ روش‌شناسی‌ای که بتواند خرد تاریخی را در قالبی انتقادی، قطعه‌قطعه و بعضاً همچون همزیستی عناصر متضاد به کار برد.

گزارشی که نمایندگانِ از کارگران فرانسوی درباره نمایشگاه پاریس در سال ۱۸۶۷ تهیه کرده‌اند، بنابر روایت ژاک رانسیر و باتریک وودی در مقاله «رفتن به نمایشگاه: کارگر، همسرش و ماشین‌ها»، شاهدهی مثال‌زدنی از این‌وجود «عناصر خلاف‌آمد و نابهنگام» در دل حیات کارگری است. بازاندیشی انضمامی‌گشاش‌ها و نقاش‌ها و... از نمایشگاه و دلالت‌های سیاسی آن، که درست مقارن با همان سالی نوشته شده که مارکس جلد اول سرمایه را نگاشته است، کاملاً می‌تواند هم‌سو و آه‌آهول همسنگ درک مارکس از مساله کنترل وسایل تولید تلقی شود. این شباهت قابل توجه میان بزرگ‌ترین کتاب تاریخ چپ و دست‌نوشته چندکارگر گمنام (که برای بسیاری از متخصصان آثار مارکس به اندازه حاکمان نظم اجتماعی ناخوشایند و ناامیدکننده است) از آن‌رو اهمیت دارد که می‌تواند بر کلیشه‌های رایج درخصوص تناظر توزیع دانش و توزیع نقش‌های اجتماعی خط بطلان کشد. امری که ضرورت تدوین پوینتک تازه‌ای را برای تشریح زندگی کارگری می‌رساند به گونه‌ای که در هم‌ارزی ایدئولوژیک سطح دانش و نوع حرفه خلاصه نشود و به فرمول «تعیین آگاهی به واسطه شرایط عام اجتماعی» تقلیل نیابد، فرمولی که دست‌کم نظر به دست‌نوشته کارگران گمنام در ۱۸۶۷ بیش از اندازه مکانیکی و یک‌سویه است.

با این‌حال، همین فرمول است که باعث می‌شود دقیقاً یک قرن بعد، در پاییز ۱۹۶۷، عده‌ای از روشنفکران و دانشجویان پارسی، عموماً مانویست، در اقدامی که بی‌ربط به وقایع می‌۶۸ نبود، لباس کارگری بر تن کنند. روبر لینارت جوانی بیست‌وچندساله که در اکول نرمال کلید می‌زند که با تخطی از مرزهای اجتماعی و تن‌زدن از قوانین آهنین تقسیم‌کار از دانشجویان دعوت می‌کند برای انجام آنچه در ادبیات دوران «سازماندهی توده‌ها» خوانده می‌شود به قلب نظام استثمار روند و در حیات سیاسی کارخانه سهیم شوند.

به‌این‌ترتیب، لینارت به مدت یک سال در کارخانه سیترون در پورت دو شوازی به عنوان کارگر غیرماهر درجده «مستقر» (s'etabli) می‌شود و تجربه‌ای را از سر می‌گذراند که ده سال بعد در ۱۹۷۸ با ارجاع به آن، سندی درخشان از هستی اجتماعی طبقه کارگر ارایه می‌دهد، سندی که خود باید بخشی از ادبیات کارگری تلقی شود و البته هیچ نسبتی با کلیشه‌های «خلوص طبقاتی» ندارد. L'Établi، کتاب روبر لینارت، فرمتی اتوبیوگرافیک دارد و مبنای آن خاطرات روزانه او در کارخانه به‌مثابه عرصه‌ای برای خلق، باهم‌بودن، تضاد و البته تحت نظارت‌بودن است، جایی که روتین‌های کار ذره‌ذره در استخوان‌ها نفوذ می‌کنند و بر عضلات حک می‌شوند؛ دنیایی «که به هزارتفند هر عضویت روز در گروشتان می‌خواند و تکرار می‌کند که شما هیچ نیستید» اما شما، همه چیز می‌شود، جایی که اقتصاد خط تولید با «اقتصاد زُست‌ها، اقتصاد گفتارها، و اقتصاد امیال» زیر سایه ترس «دندان‌های حیاتی در چرخ کارخانه» است، در هم می‌آمیزد... عنوان کتاب از یک‌سو اشاره دارد به جنبش استقرار (Établissement) و روشنفکران و دانشجویان در کارخانه‌ها و از سوی دیگر به معنای میز کاری (l'établi) است که در کارخانه قبل از خط تولید با مونتاژ تعبیه می‌شود تا قطعات قُر یا معیوب، غالباً توسط کارگری پیر، صاف و آماده شوند و در خط قرار گیرند.

کتاب اثر درخشانی دارد؛ لینارت می‌نویسد؛ کارکردن در خط تولید «درست مثل یک نجوست طولانی و خرنده است که پس از گذر مدت‌زمانی اندک نوعی خواب‌الودگی مملو از صداها، تکانه‌ها و صاعقه را پدید می‌آورد که به تاوab اما به شکل منظم تکرار می‌شوند. موسیقی شکل‌نیافته خط تولید، لغزش لاشه‌های خاکستری ورق‌های خام، روتین زُست‌ها: من به تدریج خود را همچون کسی محاصره‌شده، گنگ و ازهوش‌رفته بافتم. زمان متوقف شده بود.»

... همه چیز در کارخانه به زمان باز می‌گردد؛ نه فقط نظر به چرخه و توزیع کار و استراحت، که علاوه بر آن با توجه به زمانمندی مجادله‌آمیزی که خط در حرکت جدایی‌نوار نقاله‌ها و زانو‌ها، تسمه و بازوها، می‌آفریند. «چگونه می‌توانستم قبول کنم که آنها توانسته‌اند یک دقیقه از من ب‌دزدند؟» لینارت از این واقعیت می‌نویسد که چگونه دزدی یک دقیقه از زمان استراحت در کارخانه زخمی عمیق‌تر از «کنیف‌ترین کلاه‌برداری‌ها» برجا می‌گذارد. وقتی خط به شکلی بی‌رحمانه در دقیقه نهم استراحت دوباره راه می‌افتد از هرگونه کارخانه‌صدای اعتراض بلند می‌شود که «هوی، وقتش نشده ... هنوز یک دقیقه مانده... یک دقیقه دریده شده است؛ یک دقیقه‌ای که «حالمان را بد می‌کند، به به‌خاطر کلمه‌ای قطع‌شده، ساندویچی ناتمام، سوای بی‌پاسخ‌مانده، یک دقیقه. آنها یک دقیقه از ما دزیده‌اند.» خشم رگ‌های گردن را متورم می‌کند و همه‌ه کارگاه را فرامی‌گیرد. چندنفری به ابتدای خط رفته و جسورانه برق را قطع می‌کنند. زمان دریده‌شده در تلاش برای

...

...



اندیشه

ابزار می‌سازد. او همان کسی است که جواب‌هایش با نام مستعار ژاک موته در پاسخ به سولاتی درباره خوشبختی و زندگی در فیلم «وقایع‌نگاری یک تابستان» (۱۹۶۱) ادگار مورن و ژان روش کافی است تا هرکلیشه‌ای را در مورد کیستی کارگر فراموش کنیم. نام او را نباید فراموش کرد؛ دانیل موته که البته خود نام مستعار ژاک کوترا است، کسی که در ۱۵سالگی دبیرستان را رها می‌کند و به تودوزی ماشین‌ها مشغول می‌شود. آیا مدرسه و دانشگاه، دست‌کم برای دانیل موته، چیزی بیشتر از یک شوخی تلخ می‌تواند باشد؟

به واقع، وجود اما دوباره که می‌تواند بدون گذراندن آموزش‌های استاندارد بنویسد، فکر کند یا شعر بگوید، همچنان که تجربه فیلسوفی که به جای دستمایه قراردادن مدارک علمی برای طی مدارج عالی اجتماعی، در کارخانه مستقر شده است، به خودی خود هر مدرسه و هر کلاس درسی را بی‌اعتبار کرده و هر نظام مبتنی بر ارزش‌گذاری متفاوت کار فکری و بدنی را از سبکه می‌اندازد. دانیال موته، لوئی گابریل گونی ... شاهدانی هستند بر صدق آنچه بر سنگ قبر معلم دیوانه، در کورستان پراش‌حر حک شده: «من باور دارم که روح انسانی به گونه‌ای آفریده شده که قادر است به تنهایی و بدون معلم یاد بگیرد.»

روبر لینارت اما دوباره به دانشگاه بر می‌گردد و تا سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۵ در دانشگاه پاریس هشت درس جامعه‌شناسی می‌دهد. به نقل از یکی از شاگردانش، سهم او از آکادمی، قبل از تصادف گنگی و سکوت غایی‌اش، اما چیزی جز کلاس‌های خلوت سه، چهار نفره نبوده است. شکست آکادمیک لینارت و باطبع فراموشی L'Établi، اما صرفاً محصول تغییر پارادایم اقتصادی از کارخانه به متروپل، یا مثلاً از اقتصاد صنعتی به اقتصاد مالی نیست و قطعا سهم عمده از آن را باید به حساب تثبیت نظام تقسیم و توزیعی نوشت که با کشیدن مرزهای کاذب میان کار فکری و کار بدنی، کارگر و روشنفکر، مهاجر و فرانسوی و... احساس خلوص هویتی را تحریک و تشدید می‌کند.

لینارت امروز سهم چندانی در فضای آکادمیک ندارد، اما آنچه لازم است در L'Établi نوشته شده است. در یک کتاب، یک چیز.

«مرد دیوانه – آن طور که پیروانش او را می‌نامیدند– ژورژ ژاکوتو» بر روی صحنه می‌آید با تلماکاش، با یک کتاب، با یک چیز.

به آدم فقیر می‌گوید بگیر و بخوان.»

رانسیر در «معلم نادان» می‌نویسد:

«آدم فقیر جواب می‌دهد، من نمی‌دانم چطور باید بخوانم. من چطور می‌توانم آنچه را در این کتاب

نوشته‌شده بفهمم؟

همان‌طور که تاکنون همه چیزها را فهمیده‌ای؛ با مقایسه دوواقعیت باهم. یکی همین است که من خواهم گفت، نخستین جمله کتاب: «کالیسپو بعد از عزیمت اولیس نمی‌تواست تسلی یابد. – تکرار: «کالیسپو»، «کالیسپو نمی‌توانست»... حالا واقعیت دوم؛ کلماتی که آنجا نوشته شده است. هیچ کدام را نمی‌شناسی؟ اولین کلمه‌ای که به تو گفتم، کالیسپو، آیا اولین کلمه روی صفحه همان نیست؟ به دقت به آن نگاه کن! آنجا که کتاب مطمئن شوی همیشه آن را در میان انبوه کلمات دیگر خواهی شناخت.»«همه چیز در تلماک هست.» همه چیز در «سرایه» نوشته شده، در کتاب خاطرات روبر لینارت، در گزارش گشاش‌ها و نقاش‌ها از نمایشگاه پاریس... هیچ مسیر استنادداری در کار نیست و هر قانون و نسخه‌ای را باید فراموش کرد، به‌خصوص آگاهی‌ها را که از فانتزی خلوص کارگری ارتزاق می‌کنند و آن را برمی‌انگیزند؛ قاعده «از اول تا آخر و از آسان به سخت» تنها به درد کنکورهای دانشگاهی و آزمون‌های استخدای می‌خورد.

لیکن آنچه نمی‌توان از آن گریخت تنها آزادی خویشتن است. «تلماک» یا هر کتاب یگانه دیگری، جزیره‌ای است بیرون از اقیانوس سرسوری و استیلا، بسیاری‌دور از منظومه‌های استادی و شاگردی و فارغ از کلیشه‌های کارگری و روشنفکری، و کار خوانندگان، درست‌مثل مسافران جزیره رابینسون کروزنو استخراج منابع ضروری است... . صفحه‌ای از کتاب را باز می‌کنی، چیزی را در آن می‌شناسی، به یاد می‌آوری، یاد می‌گیری و مابقی چیزها، تمام آنچه از جهان باقی می‌ماند، را به آن مرتبط می‌سازی. صفحه‌ای از کتاب روبر لینارت را، برای مثال... .

کارکردن فضیلت نیست

برتراند راسل مقاله کم‌حجم «در ستایش بطالت» را در سال ۱۹۳۲ نوشت. این مقاله همراه با مقالات دیگری از او در حوزه‌های فلسفه، جامعه‌شناسی و اقتصاد در سال ۱۹۳۵ در کتابی با همین عنوان منتشر شد. این رساله چندین‌بار به فارسی ترجمه شده است. اولین‌بار ابراهیم یونسبی در سال ۱۳۴۹ آن را ترجمه و نشر اندیشه منتشر کرد.

چندی پیش نیز با ترجمه سوسن نیازی در مجموعه‌ای با عنوان «در ستایش تن‌آسانی» به همراه چهار مقاله دیگر از پل لافارگ، فیلیپ گدار، رانول ونه‌کم و پلین واکتر با ترجمه بهروز صدیقی در نشر کلاغ منتشر شد. آخرین ترجمه این مقاله توسط محمدرضا خانی و انتشارات نیلوفر وارد بازار نشر شده و در انتهای آن پیوستی از آنتونی گولتیب آمده است. بطالت، امری نکوهیده شمرده می‌شود و برخی آن را منشا تمام زشتی‌ها می‌دانند. یک مثل قدیمی وجود دارد که می‌گوید: «شیطان همیشه برای دست‌های عاقل و باطل کار ناجوری جور می‌کند.»

تاریخ بشر همواره در ستایش کار رقم خورده است. معانی گوناگون بطالت نشان می‌دهد که با مفاهیم متفاوت و در عین حال مشابهی روبه‌رو هستیم. در بررسی پژوهش‌های علمی انجام شده در مورد بطالت نیز این چندگانگی دیده می‌شود. تنوع معانی برداشت‌های موجود از بطالت نشان می‌دهد با پدیده‌ای دارای معنی صریح و مشخص سروکار نداریم و فهم این مفهوم نیازمند رجوع به مفاهیمی دیگر مثل کار، زمان، هدف، بوجی، ملال، استراحت و فراغت است. در تعریف رایج‌تر بطالت به معنی گذراندن زمان بدون انجام هیچ کاری یا تبیلی بدون هدف است. اما راسل در این مقاله، «کار» را یک رفتار اجتناب‌ناپذیر برای کسب رفاه می‌داند که هیچ تقدسی در آن نهفته نیست، به همین دلیل است که او تلاش برای کاهش مستمر از زمان انجام کار را توصیه می‌کند. راسل معتقد است مردم دنیا بیش از حد کار می‌کنند و این باور مردم که کار فایده‌ای برای انسان عظیم به بار می‌آورد. جنگ جهانی اول نشان داد که سازماندهی علمی تولید می‌تواند مردم را در رفاهی منصفانه نگه دارد، با نیروی کار بسیار کوچک‌تر و فعالیت کمتر. تحقیقات نشان می‌دهد در یک جامعه مفروض در یک زمان مفروض ثروتمندان شادترند. این ثروت نسبی است – و نه ثروت مطلق – که در شادی دخیل است. پس اگر همه افراد کمترکار کنند و درآمد‌ها همانک شوند، نتیجه می‌تواند کاملاً متفاوت باشد.

این فرصت را که برای افزایش مستمر از زمان انجام کار را توصیه می‌کند. راسل معتقد است مردم دنیا بیش از حد کار می‌کنند و این باور مردم که کار فایده‌ای برای انسان عظیم به بار می‌آورد. جنگ جهانی اول نشان داد که سازماندهی علمی تولید می‌تواند مردم را در رفاهی منصفانه نگه دارد، با نیروی کار بسیار کوچک‌تر و فعالیت کمتر. تحقیقات نشان می‌دهد در یک جامعه مفروض در یک زمان مفروض ثروتمندان شادترند. این ثروت نسبی است – و نه ثروت مطلق – که در شادی دخیل است. پس اگر همه افراد کمترکار کنند و درآمد‌ها همانک شوند، نتیجه می‌تواند کاملاً متفاوت باشد.

از آب درآید. این فراغت بیشتر برای هر فرد دقیقاً همان چیزی است که راسل از آن دفاع می‌کند. هنگامی که فرانسه در سال ۲۰۰۰ هفته کاری کوتاتری را به میزان ۳۵ساعت معمول کرد، بیکاری کاهش یافت و رشد اقتصادی قوی باقی ماند. از نظر راسل مقدار کار مطلوب، انقدر است که فراغت را سرور انگیز کند، نه آنقدر که موجب ازافاتدن شود و آنجا که مردم در اوقات فراغتشان خسته نخواهند شد. فقط به دنبال سرگرمی‌های منغفل و کسالت‌بار نخواهند رفت. دست‌کم یک درصد مردم وقتی را که صرف کار حرفه‌ای نمی‌کنند، احتمالاً به پیگیری اموری اختصاص خواهند داد که اهمیت اجتماعی ندارد و چون امرار معاش به این پیگیری‌ها وابسته نخواهد بود، ابتکار عمل خواهند داشت و لازم نیست از معیارهایی پیروی کنند که آدم‌های پیر وضع کرده‌اند.

استفاده فرصت‌طلبانه از یک‌کتاب که سروصدایی راه انداخته و احتمالاً خبرداران و بازار خوبی دارد و شتاب‌زدگی بی‌مورد برای اینکه زودتر و بیشتر از دیگران از این فرصت استفاده کنند، از سوی مترجم و ناشری فاقد صلاحیت و تلاش کسانی برای «موج‌سواری» و اینکه با استفاده از این فرصت و نام مولف، خود و نظرات خود را مطرح و مولف یا کتابی را که رسانه‌ای شده است «از خود کنند»، به قیمت ضایع‌شدن اصل کتاب تمام شده و این بیماری زشتی است که سال‌هاست در عرصه ترجمه شیوع دارد.

وقتی مترجمی که سطح اطلاع و کیفیت کار او نمایانده شد، در مقدمه این ترجمه با تبختر می‌نویسد: «از نخستین روزهای ورود ترجمه انگلیسی کتاب چندین‌امیل درباره این کتاب دریافت، اما به علت مشغله و دغدغه‌های ویژه به آنها آنتها نگرد» و حتی پس از پیشنهاد ناشر تمایلی به مشارکت در این کار نداشته زیرا گمان می‌کرده «مانند برخی نوشته‌های مارکس یک متن خطایی یا یک تحلیل آرمانی باشد!» و به‌راحتی با توی کشش بزرگان اندیشه جهان

جامی‌خورد و تصور می‌کند چنین کسی دست‌کم توانایی فهم و ترجمه یک متن معمولی صفحات اول درمی‌یابد که «مترجم فاضل» از قماش همان کسانی ست که غوره نشده مویز شده‌اند و شمار آنان متأسفانه در جامعه امروز کم نیست. به‌هرحال باوجود برپایی مراسم رونمایی برای این ترجمه و انتشار ویژه‌نامه «و گرفتن عکس‌های یادگاری با پیکنتی»، هنوز ترجمه به‌دربخوری از این کتاب صورت نگرفته و این کار لازم است انجام شود.



د ر ستایش بطالت
برتراند راسل
ترجمه: محمدرضا خانی
ناشر: نیلوفر
قیمت: ۳۰۰۰ تومان

ادامه از صفحه ۱۰

عکس یادگاری با پیکنتی

- همچنین است آنجا که مثلاً (در صفحه۱۰۵ سطر اول) می‌نویسد: «تفاوت‌های درآمدی تا حدی نتیجه پرداخت نابرابر به نیروی کار و...» که نادرست است. آنچه در متن اصلی آمده «پرداخت نابرابر به نیروی کار» نیست؛ «نابرابری درآمد‌های حاصل از کار» است (ص۵۱ سطرهای ۹ و ۱۰ متن انگلیسی) یا در ص۱۱۳ سطر۱۳ «برای تحلیل ثروت کل» نیست، «برای تحلیل میانگین ثروت سرانه» است و مانند اینها... .

- در مورد دیگری مثلاً در صفحه۱۲۴ و در بحث «توزیع جهانی درآمد» این مفهوم «توزیع درآمد جهانی» ترجمه شده است. چیزی به نام درآمد جهانی وجود ندارد که توزیع شود. از این‌رو توزیع درآمد جهانی بی‌معنی است.

اما درآمد، یک توزیع جهانی هم دارد که نوعی مفهوم انتزاعی و فرض مفهومی برای بررسی‌های اقتصادی است و بسیاری موارد دیگر مانند اینها... .

۳- اما تعریف مفاهیم
مترجم در بحث کار و سرمایه و تضاد آنها عموماً واژه «کار» را که در متن انگلیسی کتاب «labor» و در متن اصلی (فرانسسه) آن «travail» آمده، تحریف کرده و به‌جای آن «نیروی کار» گذارده است. (به‌عنوان نمونه صفحه۲۳ سطر۱۵- صفحه۲۴ سطر۷- صفحه۹۲ سطرهای ۱۰ و ۱۵- صفحه۹۵ سطر۲۱- صفحه۹۸ سطر۱۴- صفحه۹۹ سطر۱۷- صفحه۱۰۸ شش‌سطر مانده به آخر صفحه و... .) (ن تحریفی مفهومی است نه اشتباهی زبانی. تفاوت میان «کار» و «نیروی کار» تفاوتی عمیق و معنادار است؛ به‌ویژه از جهت تحلیل مکانیسم پنهان و استتارشده استثمار سرمایه‌داری که به‌جای کار کارگر، نیروی کار او را طی زمان معینی در اختیار گرفته و مبنای پرداخت دستمزد قرار می‌دهد، شناخت این تفاوت بسیار مهم است.

همچنین به تبعیت از همین تحریف در ترکیب‌هایی مانند «کار و سرمایه» و «شکاف بین کار و سرمایه» و مانند آنها در ترجمه فارسی عموماً به‌جای کار، «نیروی کار» آمده است. (به‌عنوان نمونه صفحه۹۵ سطر۱۱ و صفحه۸۰ سطر۴ ترجمه فارسی و... .)

آنچه در تولید و ساخت کالا صرف می‌شود و در تقسیم درآمد حاصل از فعالیت تولیدی تعیین سهم آن در برابر سهم سرمایه‌مورد بحث پیکنتی است، «کار» است، نه نیروی کار. نیروی کار قابلیت طبیعی و اجتماعی کارگر برای کارکردن است. اما آنچه در کالای تولیدشده تجسد و تجسم مادی می‌یابد و در مقابل آن در نظام سرمایه‌داری دستمزد به‌عنوان بهای آن پرداخت می‌شود، «کار» است نه نیروی کار و کسانی که با مقولات اقتصادی آشنایی دارند، می‌دانند تفاوت بین این‌دو چه تفاوت پراهمیتی ست. هم مولف در متن اصلی (فرانسه‌کتاب) و هم مترجم انگلیسی به تفاوت مفهوم این دواصطلاح توجه داشته و هر یک را در جای خود که با دیگری متفاوت است، به کار برده‌اند.

چنان‌که در ترجمه انگلیسی کتاب در مواردی که در بالا ذکر شد، واژه کار مورد استفاده قرار گرفته‌اما در موارد دیگری (مثلاً صفحه۲۲ سطر۵- صفحه۳۰ سطر۲۷- صفحه۴۴ سطر۷- صفحه۵۳ سطر آخر و... .) اصطلاح نیروی کار را به کار برده‌اند زیرا در هر یک از این موارد معنای مشخص یکی از این دواصطلاح مدنظر آنان بوده است و کاربرد این دواصطلاح متفاوت در موقعیت‌های متفاوت در متن اصلی و ترجمه انگلیسی نشان می‌دهد برخلاف ترجمه فارسی آنان، بین این‌دو مفهوم تفاوت قابل بودند اما در ترجمه فارسی این تحریف و موارد متعدد دیگری مانند این نیز صورت گرفته است.

۴- حذف‌ها و جافتادگی‌ها
در ترجمه موردبحث، در مواردی هم عباراتی از متن اصلی حذف شده یا از افتاده است، مثلاً در صفحه۱۲۵ پس از پاراگراف دوم، یک‌پاراگراف کامل به شرح زیر جا افتاده است: «تنها قاره‌ای که در حال تعادل نیست آفریقااست که سهم اساسی و عمده‌ای از سرمایه آن در مالکیت خارجیان است. بنا به اطلاعات و داده‌های مربوط به تراز پرداخت‌ها که از سال ۱۹۷۰ به این‌سو، به وسیله سازمان‌ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌المللی شده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول جمع‌آوری و تدوین شده است، درآمد آفریقایی‌ها حدوداً پنج‌درصد کمتر از تولید این قاره است (و در برخی کشورهای آفریقایی اگر به‌طور فردی در نظر گرفته شوند حتی به ۱۰درصد پایین‌تر از تولید هم می‌رسد).»

یا در صفحه۱۲۷ پس از آخرین پاراگراف این جمله حذف شده یا از قلم افتاده است: «در عرصه بین‌المللی که بدون یک نظام سیاسی افتیاده‌آور، از نوع استعماری، حفظ این نابرابری تقریباً غیرممکن است.»

یا در صفحه۱۱۵ ترجمه فارسی جافتادگی‌هایی دارد که البته مربوط به ترجمه انگلیسی است.

- یا در مورد دیگر توضیح مربوط به درآمد جهانی که باید با شماره(۵) ذیل صفحه۹۸ آمده باشد، از قلم افتاده است و به‌جای آن، ترجمه مربوط به درآمد ملی که تکرار توضیح شماره(۱) صفحه۹۴ است، آمده و موارد دیگری مانند اینها.

استفاده فرصت‌طلبانه از یک‌کتاب که سروصدایی راه انداخته و احتمالاً خبرداران و بازار خوبی دارد و شتاب‌زدگی بی‌مورد برای اینکه زودتر و بیشتر از دیگران از این فرصت استفاده کنند، از سوی مترجم و ناشری فاقد صلاحیت و تلاش کسانی برای «موج‌سواری» و اینکه با استفاده از این فرصت و نام مولف، خود و نظرات خود را مطرح و مولف یا کتابی را که رسانه‌ای شده است «از خود کنند»، به قیمت ضایع‌شدن اصل کتاب تمام شده و این بیماری زشتی است که سال‌هاست در عرصه ترجمه شیوع دارد.

وقتی مترجمی که سطح اطلاع و کیفیت کار او نمایانده شد، در مقدمه این ترجمه با تبختر می‌نویسد: «از نخستین روزهای ورود ترجمه انگلیسی کتاب چندین‌امیل درباره این کتاب دریافت، اما به علت مشغله و دغدغه‌های ویژه به آنها آنتها نگرد» و حتی پس از پیشنهاد ناشر تمایلی به مشارکت در این کار نداشته زیرا گمان می‌کرده «مانند برخی نوشته‌های مارکس یک متن خطایی یا یک تحلیل آرمانی باشد!» و به‌راحتی با توی کشش بزرگان اندیشه جهان جامی‌خورد و تصور می‌کند چنین کسی دست‌کم توانایی فهم و ترجمه یک متن معمولی صفحات اول درمی‌یابد که «مترجم فاضل» از قماش همان کسانی ست که غوره نشده مویز شده‌اند و شمار آنان متأسفانه در جامعه امروز کم نیست. به‌هرحال باوجود برپایی مراسم رونمایی برای این ترجمه و انتشار ویژه‌نامه «و گرفتن عکس‌های یادگاری با پیکنتی»، هنوز ترجمه به‌دربخوری از این کتاب صورت نگرفته و این کار لازم است انجام شود.